



حسینی حسنیار شغنائی

۱۱ جدی ۱۳۹۰

سلسله مقالات " مبانی مذهب اسماعیلی " (7)

آشنایی با شخصیت، کار و فعالیت برخی از رجل برجسته اسماعیلی

استاد ابو عبدالله جعفر رودکی

شرح حال رودکی

کودکی و نوجوانی

رودکی ، ابو عبدالله جعفر فرزند محمد فرزند حکیم فرزند عبدالرحمان فرزند آدم ، در حدود 260 هـ ق / 252 خورشیدی / 873 میلادی در روستای «پنج» در رودک از ناحیه‌های سمرقند زاده شد. از کودکی و خانواده رودکی معلومات زیاد در دست نیست. چیزیکه در دست داریم و تقریباً تمام آنانیکه شرح حال رودکی را نوشته اند و بر آن اتفاق نظر دارند، رودکی در هشت سالگی قرآن آموخت و آنرا از بر کرد. در همان آوان نوجوانی بود که به شاعری رو آورد. همگان بر این نظر اند و در آن نمیتوان شک و تردید راه داد، رودکی شاعر دانش آموخته بوده است. از تسلط او بر وازگان دری بر می آید که وی به اصطلاح امروزی شاعر مکتبی بود، یعنی بر تمام فنون شاعری مسلط بوده است. برخی میگویند که وی در مدارس سمرقند درس خوانده بود.

رودکی علاوه بر شاعری در موسیقی و نوازندگی نیز یدپولایی داشته است، در ضمن دارای آواز خوش و گیرا نیز بوده، که هرکس را میتوانست با آوای خوش و دلنشین مجذوب خود سازد.

رودکی مدتی در محضر استاد بزرگ موسیقی ابوالعنک بختیاری فنون موسیقی آموخت، و همواره مورد ستایش استادش قرار گرفت. میگویند استاد در کهنسالی چنگ خود را به رودکی بخشید. در دربار سامانیان مانند دوره های پیش از اسلام موسیقی و شعر با هم پیوند محکم داشتند و لازم و ملزوم و مکمل یکدیگر پنداشته میشدند. شاعران بزرگ اشعار خود را با موسیقی در نزد ممدوحان خود می سرودند. هر شاعر میباید بر موسیقی نیز دسترسی داشته باشد، یا به کلام دیگر شاعر بزرگ کسی محسوب میشد که موسیقی نیز میدانست. دو نفر از شاعران که در موسیقی استاد زمان خویش بودند، یکی منجیک ترمذی (نیمه دوم قرن چهارم) همعصر رودکی ، و بعد از آن فرخی سیستانی (متوفای 4429) شاعر دربار غزنویان میباشد. در دربار رسم بر این بود که شاعر باید شعرش را در یکی از پرده های موسیقی میخواند. اگر کسی یا صدای خوش نداشت و یا به موسیقی دسترسی نداشت از راوی خواهش میکرد تا شعرش را در حضور ممدوحش بخواند، و صله ایکه دریافت میکرد باید به راوی نیز پاداش خوب پرداخت میکرد.

درباره ورود استاد رودکی به دربار سامانیان تقریباً دو نظر وجود دارند، اول مبنی بر اینکه انگار رودکی قبل از امارت نصر بن احمد به دربار راه یافته باشد. نظریه دوم شاید محتملتر از نظریه اول باشد، دال بر اینکه آوازه رودکی در شهر پیچید و بعد هم به دربار رسید، و نصر بن احمد او را بدربار فراخواند.

سامانیان در محیط فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی آنزمان چنان تحولات شگرف و بنیادی را بوجود آوردند، که میتوان آن دوره را بنام دوره نوزایی Renaissance اسلامی نامید. نوزایی اسلامی مدیون امیران سامانی، و سعی و تلاش دولتمردان بزرگ و وزیران دانش دوست و هنرپرور چون ابو محمد جیهانی، خواجه ابوالفضل بلعمی، ابوطیب مصعبی و ابوعلی بلعمی (بلعمی پسر) ، بود. رودکی فرزند چنین روزگار و در کلام دیگر یکی از آنانی بود که محیط باز و گرم فرهنگی و علمی و اقتصاد و اجتماعی را آفریدند. رودکی در دربار امیر نصر بن احمد نفوذی زیاد داشت و به ثروت سرشار نیز دست یافت. شعر و موسیقی رودکی امیر را چنان مجذوب ساخته بود که داستان بازگشت امیر از هرات به بخارا بیانگر آن است. لازم میدانم تا این داستان را درینجا تکرار نمایم، شاید کمتر کسی باشد که شعر مشهور " بوی جوی مولیان ... " رودکی را نخوانده باشد.

شاعران، درباریان و حتا وزیران چون ابوالفضل بلعمی و ابوطیب مصعبی رودکی را چنان گرامی میداشتند، که ابوالفضل بلعمی درین باره چنین میگوید " در عرب و عجم رودکی را نظیری نیست ". شاعر و فیلسوف شهید بلخی و ابوالحسن مرادی شاعر دربار نیز از دوستان نزدیک رودکی بودند.

نا بینایی رودکی

در مورد نابینایی استاد ابو عبدالله رودکی آدم الشعراى زبان درى شك نیست. مدتها باز نظر رایج این بود، که رودکی کور مادرزاد بوده است. سدیدالدین/ نورالدین محمد عوفی (نیمه دوم قرن ششم) در لباب الالباب (تالیف 618 ق) رودکی را کور مادرزاد دانسته است.

ناصر خسرو نیز شعری دارد که دلالت بر نابینایی رودکی میکند:

اشعار زهد و پند بسی گفته‌ست آن تیره چشم شاعر روشن بین

ناصر خسرو درین شعر نه گفته است که وی کور مادرزاد بود ، یا اینکه بعدا نابینا شده است. شعر فوق فقط دلالت بر نابینایی استاد میکند.

اما اسمعانی (562 هـ.ق – 616 هـ.ق) در الانساب ، و همچنین نظامی عروضی (متوفای 560) در چهار مقاله (تالیف 551 – 552) حرفی از کوری رودکی نزده‌اند. از فحوای برخی بیت‌های رودکی بر می آید که، وی زمانی بینا بوده است.

مرا بسود و فرو ریخت هرچه دندان بود نبود دندان، لا بل چراغ تابان بود

همیشه چشم زی زلفکان چابک بود همیشه گوشم زی مردم سخندان بود

پوپک دیدم به حوالی سرخس بانگک بر بُرده به ابر اندرا
چادرکی رنگین دیدم بر او رنگ بسی گونه بر آن چادرا

در بیت بالا "پوپک" به معنای "دههد" است. وقتیکه رودکی دهد و رنگارنگی پرهایش را دیده باشد، و آنرا به چادر " روسری زنان" تشبیه کرده باشد، این خود معنای آن را میرساند که وی بینا بوده است.

باستان شناس معروف شوروی میخائیل میخائیلوویچ گیراسیمف (Михаил Михайлович Герасимов) (1907 - 1970 میلادی) بسال 1956 قبر رودکی را نبش نموده و بعد از بررسی همه جانبه استخوانهایش نتیجه را چنین اعلان کرد: " کسانی با توسل به زور سر شاعر را روی آتش نگه داشته اند، که عمل نا متعارف سبب نابینایی شاعر شده است. در ضمن ستون فقرات و دنده‌های شاعر را نیز شکسته اند". گیراسیمف کسی بود چهره رودکی را بازسازی هم نمود، و بر طبق آن برایش مجسمه ساختند. کار باستان شناس شوروی که بر مسند علم و تجربه استوار میباشد، یکی از هزاران بهترین دلایل است که ثابت میسازد که رودکی کور مادرزاد نبوده، بلکه در سنین پیری دشمنان او را از نعمت بینایی محروم کرده اند.

آثار استاد ابو عبدالله رودکی

تعداد شعرهای رودکی را از صد هزار تا یک میلیون بیت دانسته اند؛ آنچه اکنون مانده، بیش از 1000 بیت نیست که مجموعه ای از قصیده، مثنوی، قطعه و رباعی را در بر می گیرد. از دیگر آثارش منظومه کلیله و دمنه است که ابوالفضل بلعمی آن را از عربی به فارسی برگرداند و رودکی به خواست امیرنصر و وزیرش ابوالفضل بلعمی آن را به نظم دری در آورده است.

این منظومه مجموعه ای از افسانه ها و حکایت‌های هندی از زبان حیوانات است. این کتاب بار نخست توسط روزبه پسر دادویه (ابو محمد عبدالله ابن مقفع کشته شده بسال 142 ق/ 760 م) به عربی ترجمه شد. بعد در زمان نصر بن احمد سامانی توسط بلعمی (پدر) از عربی به دری، و توسط رودکی منظوم شد، که تنها 129 بیت آن باقی مانده است. مثنویهای دیگری به رودکی نسبت می دهند که بیت‌هایی پراکنده از آنها به یادگار مانده است. گذشته از آن شعرهایی دیگر از وی در موضوعهای گوناگون مدحی، غنایی، هجو، و عظم، هزل، رثاء و چکامه، در دست است. رودکی شعرهای فراوانی سروده که به گزارشی، شمار آنها به بیش از یک میلیون و سیصد هزار بیت می‌رسد:

گر سری یابد به عالم کس به نیکوشاعری رودکی را بر سر آن شاعران زبید سری
شعر او را بر شمردم: سیزده ره صد هزار هم فزون آید اگر چونان که باید بشمری

$$(1/300 \div 100 = 000/13 \times)$$

نمونه شعر رودکی:

روی به محراب نهادن چه سو دل به بخارا و بتان طراز
ایزد، وسوسه عاشقی از تو پذیرد نپذیرد نماز

شادزی با سیاه چشمان شاد که جهان نیست جز فسانه و باد
زآمده شادمان بیاید بود وز گذشته نکرد باید یاد
من و آن جعد موی غالیه بوی من و آن ماه روی حور نژاد
نیک بخت آن کسی که داد و بخورد شوربخت آنکه او نخورد و نداد
باد و ابر است این جهان فسوس باده پیش آر هرچه بادا باد

زمانه پند آزاد وار داد مرا زمانه را چو نکو بنگری همه پند است
بروز نیک کسان گفت تا تو غم نخوری بسا کسا که به روز تو آرزومند است
زمانه گفت مرا خشم خویش دار نگاه کرا زبان نه به بند است پای در بند است

عقیده مذهبی

دربار سامانیان، محیط گرم بحث و برخورد اندیشه شد و شاعران و فرهنگ مداران از راههای دور و نزدیک به آنجا روی می آوردند. تعصبات کور مذهبی نیز تا جایی فروکش کرد، پیروان تمام مذاهب آزادانه حق فعالیت را در قلمرو سامانیان یافتند. اسماعیلیه درین میان یکی از فعالترین و پیشروترین مذاهب اسلامی بود، که در اثر کار و فعالیت پیگیرانه ی داعیانش به پیشرفتهای چشمگیر نایل آمد. اسماعیلیه مذهبی بود پیشرو، با انضباط، منظم و سازمان یافته. شادروان استاد سعیدنفیسی درباره خدمات شایان اسماعیلیان به ادبیات دری چنین مینویسند: " شیوه فارسی نویسی و آوردن معادل فارسی برای واژه های علمی عربی ابتکار اسماعیلیان میباشد". استاد در ادامه در مقدمه " شاهکارهای نثر فارسی معاصر" مینویسد: " به گمان من، ترجیح فارسی بر تازی حتا در اصطلاحات علمی اساسا از تعصبات اسماعیلیه بوده است. زیرا که ابن سینا از خانواده اسماعیلی بوده و ابوریحان {بیرونی} نیز از اسماعیلیه بوده است و همین توجه را در قرن بعد، ناصر خسرو در کتابهای متعددی که به زبان فارسی نوشته و حتا در کتاب کشف المحجوب ابویعقوب سگزی {سجستانی} که به فارسی ترجمه کرده داشته است. دلیل این هم آشکار و پیداست که اسماعیلیه در جلب عوام و توده مردم، بیشتر اهمیت

میداده اند تا به جلب خواص و یکی از ارکان دعوت در نزدشان تعلیم عامه مردم بوده است. آنها ناچار برای تعلیمات خود میبایست به زبان مادری و طبیعی مردم متوسل شوند و این است که زبان دری را اختیار کرده و در ترویج و توسعه آن می کوشیده اند".

" . . . اسماعیلیه توجه خاصی به انتشار زبان فارسی داشته اند. . . مردان بزرگی که در رواج زبان فارسی میکوشیده اند مانند نصر بن احمد سامانی، ابوالفضل محمدبن عبدالله بلعمی وزیر بزرگوار به قرمطی (اسماعیلی) بودن متهم بودند".

یکی از منضبط بودن اسماعیلیان در آن بود، که در تفاوت با سایر مذاهب کمبود رهبر و یا داعی در بین اسماعیلیان هیچگاه محسوس نبود. بعد از آنکه امیر حسین مروزی داعی اسماعیلی درگذشت، کار دعوت را یکی دیگر از داعیان بنام احمد نسفی/ نخشی عهده دار شد. کار احمد نسفی تا آنجا پیشرفت نمود، که برخی از سران دربار مانند حاجب آیتاش، دبیر ابوبکر بن ابی اشعث و حتا خود امیرنصر نیز به کیش اسماعیلی گرایش پیدا کرده و به نسفی و یارانش رخصت داد تا در قلمروش آزادانه دعوت نمایند. پذیرش مذهب اسماعیلی در عقیده مذهبی عامه نیز نمیتوانست بی تاثیر باشد. در آن زمان عرف چنین بود اگر از کسی سؤال میشد، در دین کیستی، در جواب میگفت، که در دین ملک (سلطان). امیر نصر که ملک و یا سلطان مملکت بود، عامه نیز به تبعیت از امیر خویش به اسماعیلیه نظر مساعد نشان میدادند. کار دعوت نسفی در بخارا به کمک امیر پیشرفتهای زیادی داشته است. عقیده مذهبی امیر بر اطرافیانش نیز خیلی موثر بود.

رودکی شاعر دربار نصر که آنهمه حشمت و عظمت که در دربار داشت و میتوانست امیر را بی موزه از هرات روانه بخارا کند، و درین سفر بار و بنه اش بر دهها اسپ بار بوده نیز دارای مذهب اسماعیلی بود. اگر پرسشی همچنانی مطرح گردد که امیر نصر بر رودکی تاثیر گذار بود، یا اینکه رودکی با استفاده از نفوذیکه داشت، و امیر نیز مجذوب او بود، در پذیرش مذهب اسماعیلیه موثر بوده است. خیلی محتمل به نظر میرسد که رودکی قبل از آنکه به دربار راه یابد، دارای همین مذهب بوده است. رودکی با آنهمه فصاحت و بلاغت و توانایی که داشت بر امیر و سایر درباریان موثر واقع شد. از محتوای یکی از سرودهای رودکی که ممدوحش بلعمی را به پذیرش مذهب فاطمی ترغیب میکند، مصداق ادعای فوق است.

تا خوی ابر گلرخ تو کرده شبیمی

شبیم شدست سوخته چون اشک ماتمی

(مصرح ساقط شده است)

کاندر جهان بکس مگرو جز به فاطمی

کی مار ترسگین شود و گربه مهربان؟

گر موش ماژ و موژ کند گاه درهمی

صدر جهان! جهان همه تاریک و شب شدست

از قطعه بالا بر می آید که رودکی نیز در کنار داعیان اسماعیلی به تشویق و ترغیب مردم به کیش خود فعالانه سهم داشته است. عده از درباریان و سرداران سپاه که روی علتهایی مختلف از امیرنصر و بصورت کل از سامانیان رنجیده بودند، گرایش امیر و درباریان را به مذهب اسماعیلی دست آویز ساخته شورش و بلوا را علیه امیر برپا نمودند. امیر نصر در اثر کودتای سران سپاه از قدرت کنار رفت، و پسرش نوح به امارت منصوب شد. با این جابجایی دربار سامانی با وزارت فقیهی متعصب، دیگر از آن شور و حال و ذوق و اندیشه که در زمان امیر نصر از آن سرشار بود تهی ماند. البته نمی توان اتهام امیر نصر و سایر معاصران و درباریان او را تنها گرایش به حکومت فاطمیان مصر دانست. آزاد اندیشی و زیبا پرستی که بیشتر منجر به زنده شدن خاطرات فرهنگ کهن این سرزمین مربوط می شد با فضای خشک مذهبی که می بایست مردم را مطیع و اسیر خلافت بغداد نگاه دارد مخالف بود و موجب تحریک های دائم و روزافزون بر ضد امیر روشن اندیش سامانی می گردید.

زنده یاد استاد سعید نفیسی در مورد رودکی پژوهشهای زیادی انجام داده و کتاب قطور و قابل ارزش را از خویش بیادگار مانده اند. درینجا میخواستیم عقیده مذهبی رودکی را با نوشته استاد نفیسی یکجا با گفتار برخی از نویسندگان شوروی پایان بخشیم.

استاد نفیسی در مقدمه کتاب درباره ی اهمیت رودکی چنین می نویسد:

” من به نوبت خویش و به پاس منتهی که از پدر زبان نیاکان خویش دارم، و اگر هنوز بدین زبان شیوای دری سخن می رانم از آن است که هزار و چند سال پیش از این، ابو عبدالله جعفر بن محمد این کاخ را برافراشته است، از چند سال پیش در جست و جوی اشعار وی وقتی چند گذراندم و نزدیک چهار سال در این خدمت گذشت و اگر زندگی خویش را در این راه گذرانده بودم، باز چیزی فرو گذاشته بودم.“

هم چنین استاد سعید نفیسی در بخش «عقاید و افکار رودکی» پس از ۱۰ صفحه (ص ۳۹۴ تا ۴۰۳) نقل مطلب از کتابهای تاریخی مانند کتابهای «خواجه نظام الملک توسی» و «خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی» درباره ی گرایش نصر بن احمد سامانی و اهل بخارا به اسماعیلیان، در ص ۴۰۴ جمع بندی کرده و به این کشف شوروی ها (که در همان زمان انتشار کتاب وی انجام گرفته است) نیز چنین اشاره کرده است:

” این مطالب را که با یک دیگر بسنجیم بدین جا میرسیم که اسماعیلیان «نصر بن احمد» و بسیاری از درباریان وی را به طریقه خود جلب کرده بودند. ترکان دربار وی خشمگین شده و میخواستند بدین بهانه وی را بکشند. پسرش نوح پدر را وادار کرده است که از سلطنت دست بکشد تا فتنه بخوابد. وی ظاهراً در ۳۲۹ از سلطنت کناره گرفته است و در همان سال کسانی که با وی هم عقیده شده بودند از بزرگان دربارش کشته شده اند که از آن جمله بلعمی وزیر معروف وی بوده است.“

دیگر در مورد عقیده مذهبی رودکی جای تردید نمی ماند و نمیتوان به اغماض از اسماعیلی بودن آدم الشعرا ی زبان دری انکار کرد. هر چند هنوز هم هستند بسا کسانی که اینجا و آنجا درباره رودکی سخن میرانند، ولی روی تعصبات خشک مذهبی

همواره حقیقت را کتمان میکنند و یا در مورد عقیده مذهبی رودکی عمداً سکوت نموده و یا بقول معروف خود را به "کوچه حسن چپ میزنند"، و موضوع را با نمیدانم، نخوانده ام، نشنیده ام پایان میبخشند. چندی قبل در یکی از تلویزیونها افغانستان یکی از دانشمندان تمام ابعاد زندگی رودکی را در زیر زره بین خودشان قرار دادند، و بسیار هم با خود میبایندند. این دانشمند در مورد عقیده مذهبی رودکی چنان ساکت بود، انگار رودکی یک مرد "لائیک" بود و اصلاً با مذهب بیگانه بوده باشد. معلوم است که تعصب خشک درونی این دانشمند بوی اجازه نمیداد تا درباره حقیقت حرف بزند. به امید روزی که عقل هر انسان بر احساساتش غلبه کند، و کسی حقیقت را کتمان نکند.

دوران پیری و کهولت سن

نشانه های در اشعار رودکی حکایت از پیری ناخوش و ناگوار او دارد اگر چه بسیاری از شاعران اشعاری در گلایه از پیری دارند و این حالت در میان سراینندگان معاصر رودکی نیز بسیار است اما گلایه های رودکی همواره با سوزی از حرمان نومیدی است.

رهی سوار و جوان و توانگر از ره دور
به خدمت آمد نیکو سگال و نیک اندیش
پسندیده باشد مر خواجه را پس از ده سال
که باز گردد پیر و پیاده و درویش

بسا که مست در این خانه بودم و شادان
چنان که جاه من افزون بد از امیر و ملوک
کنون همانم و خانه همان و شهر همان
مرا نگویی کز چه شده است شادی سکوت

این که رودکی با آن همه حشمت و پایگاه بلندی که در دربار نصر بن احمد سامانی داشته، در پایان زندگی از بخارا پایتخت سامانیان به زادگاه خود روستای پنج رودک بازگشته و در آنجا از جهان رفته و در گورستان آن ده مدفون شده است، خود میرساند که وی را از دربار طرد کرده اند یا آن که او هم گشته شده است و پیکرش را به زادگاه برده و به خاک سپرده اند. اشعار سوزانی که در این زمان از دگرگون شدن روزگار و تلخ کامی پایان زندگی خویش سروده دلیل دیگری بر ثبوت این نکته است. چنانکه اشاره رفت، در همان قبرستان پنج رودک که گفته اند وی را در آنجا به خاک سپرده اند، در این اواخر استخوان های او را یافته اند و آثاری در آن ها دیده شده است که می رساند در واقعه ای آزار و شکنجه و کشتار اسماعیلیه در بخارا وی را نیز زجر داده و چهره اش را به اخگر فروزانی فرو برده و یا جسمی گداخته در چشم هایش ریخته و او را کور کرده اند. در آن موقع مقاومت سخت کرده و استخوان پشتش شکسته است. بار دیگر میتوان تاکید کرد که وی کور مادر زاد نبوده است. از پژوهش های متعدد که درین زمینه انجام شده میرساند که رودکی در سال 329 از دربار طرد شده است. میگویند که رودکی به عمر هشتاد سالگی جهان را پرورد گفته است. اگر این سخن را من حیث حقیقت بپذیریم، بنا میتوان گفت که رودکی در سال 340 هـ/ق 332 خورشیدی برابر به 953 میلادی به ابدیت پیوسته اند.